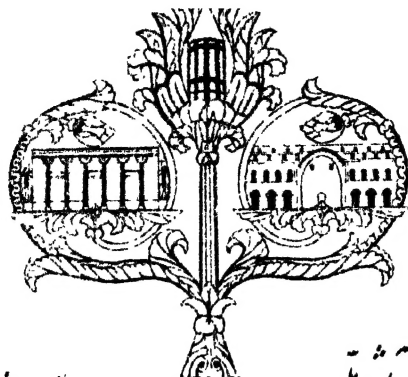


سلسلهٔ انتشارات انجمن آثار ملی
«۱۷»

یادگار جشن هزارهٔ ابوعلی سینا

رساله

در حقیقت و کیفیت سلسلهٔ موجودات و تسلسل اسباب و مسببات

تصنیف

شیخ رئیس ابوعلی سینا

با مقدمه و حواشی و تصحیح

از موسی عمید

استاد دانشگاه

تهران ۱۳۳۱ شمسی ۱۳۷۱ قمری



تصویر بوعلی سیناکه انجمن آثار ملی آنرا پذیرفته است

بنام آنکه هستی نام ازو یافت

مقدمه

حلّ معمای عالم وجود و کشف اسرار آفرینش و معرفت ذات آفرینندهٔ دانا و توانای جهان، نه تنها مورد توجه حکما و فلاسفه و دانشمندان در هرعصر وزمان بوده است، بلکه آدمی براثرقوهٔ تفکر و تعقل خود ازآن زمان که خودرا شناخته وپی بوجود خویش برده، ازخود پرسیده است که این جهان چیست وبرای چیست وخالق آن کیست؟آیا عالم را آغازوبدایتی بوده، یا ازازل وجود داشته است ؟آیا این مهر تابان وماه واختران فروزان ودیگر موجودات جهان، قدیم است یاحادث، جاوید وباقی است، یا گذرنده و فانی ؟ آیا صانع عالم در بدایت بدایت همه چیز بوده و در نهایت نهایت وجود است ؟ آیا « گواه هستی اوجمله هستی » است یا بطریق دیگرباید بذات باری تعالی معرفت حاصل کرد ؟

با اندك توجه بافکار و عقاید دانشمندان و مطالعهٔ آثار آنان، میتوان گفت : هدف اصلی علم و فلسفه ، حل این مسئلهٔ غامض ؛ یعنی خلقت عالم و کیفیت صدور موجودات از ذات حق تعالی است و همهٔ فلاسفه و حکمای عالم، از قدیم وجدید و شرقی وغربی ، برای وصول بدین مقصد و حصول این مقصود، سعی و جهد بسیار کرده و خواسته اند بسائقهٔ عقل متجسس و ذهن متفکر خود این « راز سربمهر » را بگشایند و در پرتو دانش وحکمت خویش، درراه شناختن خالق ومخلوق ، گامی پیش نهند تا شاید براز دهر واقف گشته، خود و دیگران‌را ازین نگرانی وسرگردانی

تامهٔ آن نیست ودر نظر شیخ رئیس ابداع دارای دومفهوم است : « الابداع اسم لمفهومین : احدهما تأسیس الشیئی لاعن شیئی ولا بواسطة شیئی والمفهوم الثانی ان یکون للشیئی وجود مطلق عن سبب بلا متوسط وله فی ذاته ان لا یکون موجودا وقـد افقد الذی له فی ذاته افقادا تاما » .(۱)

اکنون باید دید چگونه موجودات، بنابا‌صل ابداع ازراه فیض ازمبدأ اول صادرشده‌اند. بعقیدهٔ ابن‌سینا صدورموجودات ازمبدأ اول، نه ازراه قصد و اراده ونه از طریق طبیعت بوده بلکه صرفاً از تعقل ذات باری‌تعالی بذات خویش که عقل محض وخیر مطلق است ناشی شده است، زیرا قصد و اراده مستلزم نقص و موجب تکثر ذات باری است و حال آنکه واجب‌الوجود کمال مطلق و واحد از جمیع جهات است و خلقت عالم برسبیل طبع نیز ملازمه باعدم رضا ومعرفت صانع بمصنوع خود دارد، درصورتیکه خداوند عارف و عالم بفعل خود بوده و خلقت موجودات از روی رضا بوده است . بنابرین چون واجب‌الوجود کمال محض و فیاض مطلق است، بدون قصد واجبار، بلکه ازراه رحمت وازروی اختیار، فیض وجودرا بموجودات ارزانی داشته‌است واین فیضان ناشی‌از تعقل ذات خود اوست بابعبارت دیگر، موجب خلقت موجودات، «ظهور حق » است، چنانکه در حدیث قدسی آمده است « کنت کنزا مخفیاً واردت ان اعرف فخلقت‌الخلق لکی اعرف » واین‌ظهور ناشی از جود و فیض‌حق است چنانکه مولوی فرماید :

من نکردم خلق تاسودی کنم　　　بلکه تابربندگان جودی کنم

---

۱ ـ ابن‌سینا ـ تسع رسائل ـ رسالة الرابعه فی‌الحدود ـ صفحه ۱۰۱ .

بوسیلهٔ محرکی که او نیز قدیم است و برای فعلش آغاز و بدایتی نیست از ازل بحرکت درآمده است . این عقیدهٔ ارسطو که مستلزم اعتقاد بوجود دو قدیم است ، البته با اصول عقاید اسلامی که مبتنی بر توحید و قدیم و ازلی بودن ذات باری تعالی و حادث بودن موجودات است سازگار نبوده و بالنتیجه موجب حرمان خداوند از صفت ابداع است و بدین جهت علمای کلام و فلاسفهٔ اسلامی ازجمله **فارابی** و **ابن سینا** بقبول آن تن نداده بلکه درصدد حل این مشکل ، طبق اصول و موازین مذهب اسلام برآمده‌اند .

ابن سینا که فیلسوفی بزرگ و مسلمانی با ایمان و اعتقاد راسخ بود چنانکه خود گوید « محکمتر از ایمان من ایمان نبود » و مانند فارابی وغزالی بجمع والتیام بین دین وفلسفه اهتمام بسیار داشت، با نیروی علم و ایمان همت خودرا بحل این مشکل مقصور گردانید و چون صاحب نظر و دارای استقلال رأی بود ، درعین اینکه بعقاید اسلاف یونانی واسلامی خود مانند ارسطو وعلمای کلام توجه داشت، نه از نظریات فلاسفهٔ یونانی کاملا تبعیت کرد و نه یکباره تسلیم عقاید متکلمین گردید بلکه در نظریهٔ ارسطو تغییراتی داده و با توجه بمبانی فلسفی و اصول و مبادی اسلامی بتوجیه و تبیین صدور موجودات از صانع جهان پرداخته و دربن باب نظریهٔ خاصی اظهار نموده است .

شیخ رئیس نظریه خودرا مانند فارابی براساس خلقت ابداعی عالم قرار داده و صدور موجودات را از راه **فیض** توجیه میکند . بعقیدهٔ ابن سینا ابداع عبارت است ازصدور موجودات ازعلت تامه بدون واسطه، بدین طریق که خیر مطلق یا واجب الوجود یا علت العلل بر کلیهٔ اشیاء وموجودات مقدم است واین تقدم او ازمقولهٔ تقدم علیت است، یعنی فاصلهٔ زمانی بین عالم وعلت

علم خداوند قوت موجده و تعقل او سبب فعل لایتناهی است و فیض نیز همین علم ابدی وتعقل ذاتی خداوند است که پیوسته درفعل وایجاد میباشد.

غزالی این مطلب را، یعنی اثبات اینکه چگونه علم ومعرفت خداوند موجب وجود اشیاء میشود بامثالی روشن ساخته وچنین میگوید: «وقتی چیزی را که مورد علاقه ما باشد تصور میکنیم دراینموقع قوهٔ شهوت ومیلی درما برانگیخته میشود وچون این قوه زیادت یابدوشدت پیدا کند وتصور مابدان افزوده گردد قوه محرکه‌ای درعضلات واعصاب پدیدمیآید که بحکم ضرورت ما رابسوی آن سوق میدهد وفعل مطلوب انجام میگردد. پس حرکت ازقوهٔ شوقیه وقوهٔ شوقیه ازتصورحاصل میشود». مثال دیگری که برای اثبات این مدعا ذکرمیکنند ودربعض کتب شیخ رئیس نیزمذکوراست، این است که کسی که برروی چوبی که بین دو دیوارنصب است بایستد، هرآن توهم سقوط میکند وسرانجام این توهم موجب سقوط وی میشود. بنابرین فکروتعقل، موجب فعل است. درذات باری تعالی نیزعلم وتعقل موجب ایجاد وفعل است، ولی نه بدانصورت که درانسان انجام میگیرد، زیرا تصور شوق وشهوت درحق خداوند محال است، چه شوق ومیل مستلزم احتیاج بچیزی است وحال آنکه پروردگار بی نیاز و کامل و مصدر کل موجودات است. پس خداوند که مستغنی و فیاض است ابداع عالم را برائر میل و شوق انجام نداده بلکه عمل آفرینش در نتیجهٔ علم وتعقل ذات خوداو صورت گرفته است (۱).

اگر بگفتهٔ غزالی درباب اینکه فکر منشاءِ حرکت وعمل است نیك بنگریم بخوبی متوجه میشویم که توجیه مطلب از نظر روانشناسی حائز

---

۱ ـ مقاصد الفلاسفه، طبع مصر، ص ۱۶۴ـ۱۶۵.

نظریهٔ فیض که بوسیلهٔ مکتب افلاطونیان جدید خاصه **فلوطین**[1] و **بروقلس**[2] از طریق دو کتاب مشهور: یکی **کتاب العلل** و دیگری **کتاب الربوبیه**، بدانشمندان وحکمای اسلامی رسیده و در تکوین عقاید آنان تأثیر بسیار داشته است، بطور صریح و روشن تعریف نشده است.

افلاطونیان جدید که اصولاً فلسفهٔ خود را براساس فیض مبتنی نموده اند فقط از راه استعاره وتشبیه به‌تعریف وشرح وبیان آن پرداخته وگفته‌اند: «مبدأ نخست چون کامل است و بخل و دریغ ندارد فیاض و زاینده است همچنانکه خورشیدنور میدهد و آتش حرارت تولید میکند وجام لبریز تراوش مینماید».

فلاسفهٔ اسلامی نیزفیض‌را بطور کلی «تجلی حسی‌ذاتی که موجب وجود اشیاء است» تعریف کرده‌اند، چنانکه فارابی درباب فیض‌مینویسد: «وانما ظهرالاشیاء عنه لکونه عالما بذاته و بانه مبدأ لنظام الخیر فی‌الوجود علی مایجب ان یکون‌علة فاذن‌علمه علةلوجودالشئ‌الذی یعلمه وعلمه‌للأشیاء لیس بعلم زمانی وهو علة لوجود جمیع الاشیاء و بمعنی انه یعطیها الوجود الابدی.»[3] بطوریکه ملاحظه میشود علم وفیض خداوند درنظر فارابی سبب ایجاد و فعل است و صدور موجودات مستند بدان میباشد.

بعقیدهٔ ابن‌سینا فیض فعلی است ضروری که ازذات باری تعالی وتعقل قدسی اوناشی میشود، یعنی چون خداوند، هم‌عالم‌بذات خوداست وهم‌تعقل ذات‌خودمیکند، ازین‌علم و تعقل‌اوست که‌عالم‌وموجودات‌صادرشده‌اند. بنابرین

---

۱ - Plotin.

۲ - Proclès.

۳ - فارابی، عیون المسائل، صفحه ۵۸.

این مشکل را بدین طریق حل میکند که عقل اول با لذات ممکن بوده وبوسیلهٔ علت‌العلل واجب گشته است وابن کثرت ناشی از خداوند نیست تا اینکه اشکال وارد آید که ازواحد جزواحد صادرنمیگردد ، بلکه عقل اول ذاتاً حادث است وناچار ازین حیث کثرت درآن پدید میابد؛ بعبارت دیگر کثرت آن ناشی از حادث و ممکن بالذات بودن آن است .

اما کثرتیکه از عقل اول حاصل شده بدین طریق است که عقل اول هم خود را تعقل میکند هم خدا را ؛ ازآن جهت که ذات پروردگاررا تعقل میکند، عقل ثانی صادرمیشود وازآن حیث که بذات خود میاندیشد دو موجود دیگر ابجاد میشود : یکی نفس فلك اول و دیگرجسم فلك اول ؛ بعبارت دبگرعقل اول از نظرآنکه هم بمبدأ خود عالم و عارف است وهم ذات خودرا تعقل میکند، دارای سه‌نوع علم است : علم بذات واجب الوجود، علم بذات خود از جهت وجوب بالغیر و علم بذات خود از جهت امکان و ازین سه نوع علم، سه موجود پیدا شده : عقل ثانی که ناشی ازتعقل عقل اول بذات واجب‌الوجود است ونفس فلك اول که مربوط بجنبهٔ وجوب عقل اول است وجسم فلك اول که ناشی ازامکان‌است . عقل ثانی نیز ایجاد عقل ثالث و نفس فلك دوم و جسم فلك دوم و عقل ثالث عقل رابع و نفس وجسم فلك مربوط آن وهمینطور سلسلهٔ عقول ونفوس‌وافلاك ادامه میبابد تا بعقل عاشر میرسد که از آن فلك نهم یا فلك قمر بوجود میاید که پست‌ترین افلاك و محیط بر زمین است و در کرهٔ قمر سلسلهٔ فیض متوقف میگردد ، زیرا ادامهٔ فیض الی غیرالنهایه ممکن نیست . بعقیدهٔ ابن سینا عقل عاشر عقل فعّال و فیّاض نفوس و مدبّر عالم کون و فساد است .

اهمیت بسیاراست وباافکار **فویه**(۱) راجع به idées-forces وعقاید **ویلیام جیمس**(۲) درباب ارادهٔ خلاق شباهت دارد .

درنظر شیخ‌رئیس فیض مستندبسه‌اصل یامبدأ است: یکی تقسیم موجودات بواجب وممکن، دوم این‌که ازواحد جز واحد چیزی بوجود نمیآیدوسوم این‌که تعقل خداوندعلت ایجاد است . ازتطبیق وتلفیق این‌سه‌اصل است که میتوان بنحوهٔ صدورموجودات ازمصدرومنشاء اول پی‌برد؛ بدین وجه که خداوند واجب با لذات و وجود او از ذات خود اوست، یعنی « وجود او نه ازدیگری مستفاد است‌بلکه وجودوی واجب است درذات خویش که نتواندکه نبود »(۳) ولی وجود سابرموجودات واجب بالغیراست یعنی « نه ذاتی است بلکه مستعار و مستفادست ازاول حق وآنراصفت جایزاست نه واجبی‌یعنی‌که شاید که نبود وشاید که بود »(٤). ووقتی‌که واجب‌الوجود درذات‌خود تعقل کند، موجودی صادرمیشود که‌آن‌عقل اول است که خود نیزمصدرومبدأاست‌ومیتوان گفت که‌این‌عقل‌اول‌بمنزلهٔ‌همان نفس‌عالم‌است‌که **افلاطون**در**طیماوس**بدان‌اشاره‌نموده‌است،زیراهم‌عقل‌ابن‌سیناوهم‌نفس‌عالم افلاطون درعین‌اینکه‌مخلوق‌ذات‌خداوندهستند،منشاءمخلوقات‌ومبدأحرکات میباشندوچون خداوند واحداست،موجوداول،یعنی‌عقل‌نیزواحداست، زیرا « الواحدلایصدرعنه‌الاّ الواحد ». حال‌باید دید چگونه‌موجودات ومخلوقات متکثر ومتنوع ازین‌واحدصادرشده‌اند . ابن‌سینا مانند افلاطونیان جدید،

---

۱ ـ A. Fouillée

۲ ـ W. James

۳ ـ صفحهٔ ٦ این رساله .

٤ ـ ایضا .

مطلق وجود دارد، منتهی در سلسلهٔ موجودات، هریك بقدر مراتب و قابلیت خود از خیر و کمال اعلی بهره مند میشوند بدین نحو که آنچه بخیر نزدیکتر است کمالش بیشتر و ازینرو صورت برتر از ماده و نفس کاملتر ازجسم است. بنابرین خداوند ازراه **عنایت** همهٔ موجودات‌را مشمول فیض خود قرار داده است. ابن سینا در کتاب نجاة در باب عنایت چنین می نویسد: «العنایة هی کون الاول عالما لذاته بما علیه الوجود من نظام الخیر و علة لذاته للخیر و الکمال بحسب الامکان و راضیا به علی النحو المذکور فیعقل نظام الخیر علی الوجه الابلغ فی الامکان»(۱).

درنظر ابن‌سینا عقول عشره که از آنها بصور مجرده نیز تعبیر شده است از قیود مادّی فارغ و در صفت ابداع با ذات پروردگار مشابهت دارند و قوهٔ ایجاد وابداع آنها ناشی ازعلم وتعقل خودآنها است و ازجهت ابداع با واجب الوجود فرقی ندارند، جز آنکه درهرحال خداوند فاعل کل و علت اولی و عقول معلول ومخلوق ویند.

نظریهٔ سلسلهٔعقول وافلاك که درفلسفهٔ اسلامی بوسیله فارابی‌وابن‌سینا بیان ومورد بحث واقع شده، درقرن پنجم قبل ازمیلاد نیزبوسیلهٔ منجمین ودانشمندان یونانی اظهار گردیده بود وافلاطون نیزدرطیماوس بدان اشاره کرده است. ارسطوهم به‌تفصیل به‌شرح وبسط آن‌پرداخته وفرضیه‌تشکیل عالم‌را براساس‌همان‌نظریه‌بیان‌نموده است. بموجب این‌فرضیه، عالم ازهشت کره‌اصلی که همه بدورزمین، که ساکن‌است و بمنزلهٔ مرکز مشترك آنها است، میگردند، تشکیل‌شده است. بزرگترین این کرات شامل ثوابت و کرات‌دیگرهریك شامل یکی از سیارات‌است.

---

۱ - ابن‌سینا، نجاة، ص ٤٦٦.

بنظر شیخ رئیس قوس نزول موجودات در فلك نهم خاتمه میبابد . چنانکه خود شیخ گوید : «وتابدین‌جایگاه عالم بساطت تمام شد وسپری گشت وطرف بدایت بآخر رسید ، واز این‌جا طرف اعادت‌آغاز کرد»(۱) و از آن پس قوس صعود در نتیجهٔ ترکیب عناصر آغاز میگردد و معدن ونبات وانسان ایجاد میشود ونفس وعقل درانسان بوجود میآید وانسان‌را نیزآن مقام است که میتواند بدرجهٔ عقل اول برسد و معنی و مفهوم آیهٔ شریفه « الله یبدأ الخلق ثم یعیده » وآیهٔ « والیه یرجع‌الامر کله» اشاره به همین مطلب است(۲) .

بعقیدهٔ شیخ رئیس وطرفداران نظریهٔ فیض ، عقول عشره دارای مبانی روحانی بوده واز اینرو افلاك درحرکت ارادی خود که منبعث از نفوس محرکه است بطرف آنها شائق و راغب هستند و علت حرکت عالم، شوق وتشبه بخیر اعلی وکمال مطلق یعنی‌ذات حق‌است . منشاء این‌حرکت عقل است لیکن عقل ، فلك را بالمباشره بحرکت در نمیآورد بلکه نفس است که وسیلهٔ حرکت افلاك میباشد. بنابرین درهمهٔ اشیاء، میل تشبه بکمال

---

۱ - رجوع شود به صفحهٔ ۲۵ همین رساله .

۲ - جلال‌الدین مولوی راجع به این معنی در مثنوی گوید :

از جمادی مردم و نامی شدم — و از نما مردم بحیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم — پس‌چه ترسم کی‌زمردن کم‌شدم
حمله دیگر بمیرم از بشر — تا برآرم از ملائك بال و پر
در ملك هم بایدم جستن ز جو — کل شیء هالك الا وجهه
بار دیگر از ملك قربان شوم — آنچه اندر و هم ناید آن شوم
پس‌عدم گردم‌عدم چون ارغنون — گویدم کانا الیه راجعون

موجودات معقولهٔخود . درمیان صابئین مخصوصاً **ثابت بن قره** دربسط وتوسعهٔ فلسفهٔ اسلامی، تاثیر و نفوذ بسیار داشته است .

درمیان فرق اسلامی **اسمعیلیه و قرامطه** نیز به نظریهٔ فیض توجه داشته‌اند. بعقیدهٔ آنان، خداوند عالم را مستقیماً خلق نکرده بلکه عقل کل را ایجاد نموده و ازعقل کل نفس کلی و از نفس هم ماده بوجود آمده است . این سه موجود با دو موجود دیگر که زمان و مکان باشند ، حرکات آسمانها و عناصر را ایجاد نموده اند(۱) .

ازآنچه اجمالا ذکرشد، معلوم گردید که نظریهٔ فیض وعقول عشره در دورهٔ قبل از اسلام ودرعصر اسلامی بصور وانحاء مختلف وجود داشته، نهایت فارابی و بخصوص ابن سینا برای تطبیق آن با مبانی و مبادی دین اسلام کوشش بسیار کرده و در نتیجه موفق بحل یکی از مسائل غامض علمی و فلسفی، یعنی کیفیت خلقت عالم شده‌اند .

انتساب رساله بابن سینا

رسالهٔ حاضر را تقریبا کلیهٔ نساخ بفیلسوف بزرگ ایران شیخ رئیس ابوعلی سینا نسبت داده‌اند ودر کلیهٔ نسخ خطّی که تا کنون بدست مصحح رسیده، بدون استثنا تألیف آن بابن سینا نسبت داده شده است . اما در هیچیك از کتب تاریخ وتراجم احوال که مشتمل برشرح زندگی و بحث درآثار و تألیفات شیخ رئیس باشد، باین رساله اشارتی نشده است و درفهرست کتب شرقی کتابخانه های معروف جهان نیز رساله ای بنام « رساله درکیفیت موجودات و تسلسل اسباب » و مسببات تألیف ابن سینا دیده نشد . علاوه

۱ـ دایرةالمعارف اسلامی ، باطنیه، ج ۱ ، صفحه ۶۸۷، اسمعیلیه، ج ۲ ، صفحه ۵۸۷ـ قرامطه ، ج ۲ ، صفحه ۸۱۳ .

فارابی نظریه‌تشکیل عالم‌را بطریقی که ارسطوبنیاد نهاده‌بود پذیرفته است، نهایت‌آنکه این‌فیلسوف اسلامی درعداد کرات کره **بطلیموس** را نیز منظور داشته و قائل به نه کره شده است، این سینا نیز مانند فارابی قائل به‌نه کره است. بعقیده ارسطو وفارابی‌این کرات همیشه بایك حرکت دوری و قدیمی بدور زمین میچرخند و چون حرکت آنها قدیمی است بنابرین علت حرکت آنهارا نمیتوان بدون فرض وجود یك محرك ساکن و قدیم توجیه کرد. این محرك ساکن یا خداوند، علت اصلی و اولی حرکت کرات میباشد.

نظریهٔ فیض پس‌از فارابی و ابن‌سینا در عالم اسلام رواج وشیوع پیدا کرد. لیکن باید دانست که **مزدائیان** و **مانویان** نیزافکار وعقاید مربوط بفیض و فرضیهٔ افلاك و نجوم را قبلاً بنحوی بیان کرده بودند، مخصوصاً **صابئین** که عالم ربوبیت را منتسب بستارگان دانسته ازینرو الوهیت در نظرآنان‌مبنای‌نجومی‌داشت(۱).بعقیده **موسی‌بن میمون**،صابئین‌را راجع بجهان و آفریننده آن دو عقیده بود: یکی عوامی و دیگری فلسفی. طبق عقیدهٔ اولی آفتاب خداوندیست که سلطنت خود را بر بسیط زمین گسترده و بوسیلهٔ ستارگان که عمال ارادهٔ آن هستند به تمشیت و تنظیم امورعالم‌میپردازد. فلاسفهٔ‌صابئین ستارگان‌راواجددوجنبه‌دانسته‌اند: نفس وجسم(۲) راجع به خداوند معتقدند که ذات باری تعالی، هم واحد و هم کثیر است. واحد است از نظر ذات خود و کثیر است از جهت

---

۱ - فهرست ابن‌الندیم، صفحه ۳۲٤.

۲ - شهرستانی، ملل و نحل، ج۲، صفحه ۲۰٤. - موسی‌بن‌میمون، دلیل‌الحایرین، قسمت‌سوم، فصل یازدهم، ص۲۱۷.

قرآنی را کاتبان متصرف و نساخ غیرامین درمتن رساله، درمواردیکه بگمان خود با مطلب مناسب و مربوط یافته‌اند، افزوده‌اند.

بااینحال بکلی نمیتوان منکر انتساب رساله حاضر بشیخ رئیس شد، زیرا دلیلی که مؤید انتساب آن بشیخ است، وجود شباهت و قرابت کامل بین مطالب این رساله و مباحثی که ابن سینا درکتب معتبر ومفصل خود مانند شفا(۱) و نجات(۲) و اشارات راجع به کیفیت خلقت و حقیقت موجودات به تفصیل بیان نموده است، میباشد، درحقیقت میتوان گفت که شیخ رئیس عقایدی را که در کتب مزبور به تفصیل تشریح و بیان کرده، در این رساله بطور ایجاز واختصار، بنحوی که ساده وروشن ودرخور فهم عامه باشد بفارسی برشته تحریر درآورده است.

ازطرف دیگر وجود یك نسخهٔ قدیمی از همین رساله که تاریخ کتابت آن ۶۰۳ هجری قمری یعنی ۱۷۵ سال پس ازوفات شیخ است، نشان میدهد که این رساله ظاهراً پیش ازقرن هفتم تألیف شده وچون اصولا درهیچیك از نسخ خطی که بدست مصحح رسیده، رسالهٔ حاضر بکسی دیگر نسبت داده نشده است، ناچار باید ازین حیث نیز آنرا ازآثار فارسی ابن سینا بشمار آورد. نگارنده امیدوار است چنانچه ارباب فضل ودانش دراین باب اطلاعات بیشتری یادیگری داشته باشند، اینجانب را ازراه لطف آگاه وسپاسگزار فرمایند.

---

۱ ـ ابن‌سینا، شفا، جلد ۲، المقالة العاشرة، الفصل الرابع.

۲ ـ ابن‌سینا، نجاة، صفحهٔ ۴۴۸-۴۷۷.

برین شیوهٔ نگارش و اسلوب جمله بندی این رساله و کلمات و ترکیبات فارسی که در آن بکاررفته با مقایسه بسبك نثر قرن چهارم و پنجم هجری، خاصه آثار مسلم خود شیخ مانند «دانشنامه علائی» و «رسالهٔ نفس» و امثال آنها صحت انتساب را تأیید نمیکند و آیات قرآنی و احادیث بخصوص وجود این بیت :

مردی دراز، نیکو، آمد، بشهر امروز

باخواسته، نشسته، وز کرد خویش پیروز

درین رساله موجب تردید درصحت انتساب میگردد، زیرا بعید بنظر میرسد که بیت مزبور مربوط بقرن چهارم و پنجم باشد و ظاهراً منسوب بخواجه نصیرالدین طوسی است (۱) وبا قرب احتمال بیت مزبور و آیات

۱ ـ آقای مرتضی مدرسی در مقاله‌ای که در صفحه ۵۴۰ شماره ۸ سال نوزدهم مجله ارمغان راجع بشرح احوال خواجه نصیرالدین طوسی نوشته اند، این بیت را بخواجه منسوب‌دانسته‌اند چنانکه بیت دیگری درهمین‌باب منسوب بقطب‌الدین شیرازی شاگرد خواجه نصیر است باین نحو :

گل به بستان دوش در خوشتر لباسی خفته بود

یك نسیم از کوی جانان خاست خرم تر شکفت .

ـ درجنگ شماره ۳۰۲ از کتب مرحوم آقامیرزا طاهر تنکابنی که تاریخ کتابت آن دربعض مواضع ۱۰۹۷ ذکر شده است در بـاب مقولات عشر ابیات زیر نیز بخواجه نصیرالدین منسوب است .

موجود منقسم بدو قسم است نزد عقل — یا واجب الوجود و یا ممکن الوجود

ممکن دو قسم گشت یعنی جوهر و عرض — جوهر به پنج قسم شد ای ناظم عقود

جسم وجود واصل آن که هیولی و صورتند — پس نفس و عقل این همه‌را یادگیر زود

نه جسم گشت جنس و عرض وین دقیقه‌را — در حین بحث جوهر عقلی بمن نمود

چون کم و کیف و این و متی و مضاف و وضع — پس یفعل است و ینفعل وملك دروجود

پس واجب‌الوجود از اینها منزه است — کو بود و هست و باشد واینها همه نبود

«تم الرساله بخط العبد الضعیف المذنب الفقیر المحتاج الی عفو رب الکبیر مسعود بن علی بن ابوالقاسم صاحب الرساله و التحریر فی یوم الجمعه عاشرة جمادی الاول من شهور سنه ثلاث وستمائه هجرة ابتدا التحریر وقت الضحی ولاراع وقت الصلوة بمقام آب کر بتول جقان حامد الربه ومصلیا علی محمد و عترته الطاهرین و سلم تسلیما کثیرا هده صورة خط المنتسخ منه و استنسخ فی شهور شهر جمادی الاول سنه ۱۰۳۰» .

این نسخه بخط نسخ متوسط وقطع ربع ورق و دارای چهل ودوصفحه میباشد .

نسخه آقای مشکوة (علامت اختصاری م) ـ این نسخه متعلق به دانشمند مکرم جناب آقای سید محمد مشکوة استاد دانشگاه تهران است که آنرا بنا بشیمهٔ مرضیهٔ خود با کمال سخاوت در دسترس نگارنده گذارده‌اند . این رسالهٔ دوم از مجموعه‌ایست موسوم به « متفرقه از حکمت و علم نفس(۱) » . تاریخ کتابت در آخر رساله قید نشده است و پایان رساله باین عبارت ختم میشود « و تمت بعون الله الملك الوهاب علی

ـ سبط الامیر غیاث الدین منصور قدس الله سره ۴ ـ من خطبة له ۴ مد کورة فی کتاب نهج البلاغة ۵ ـ رساله در حقیقت و کیفیت سلسله موجودات و تسلسل اسباب و مسببات در سئوال و جواب تألیف الشیخ الرئیس ابوعلی بن السینا قدس الله روحه ـ در پشت جلد این عبارات نیز نوشته شده است : « علمك الاقوال بالمدارسه و علمك الجدال بالممارسه و علمك الحکمة نوع من الوحی لامن المدارسه و لامن الممارسه »
۶ ـ رساله از امام رازی ۷ ـ رساله حواشی در اطراف کتاب شرح تجرید .

۱ ـ این مجموعه دارای سه رساله است : رساله اول « رساله فی نفی الجبر و الجهة لفخر الدین الرازی» رساله دوم « رساله درحقیقت و کیفیت سلسله موجودات و تسلسل اسباب مسببات بطریق سؤال و جواب من کلام الشیخ الرئیس » رساله سوم « رسالة العروس للشیخ الرئیس » .

نسخی که در تصحیح رسالهٔ حاضر مورد استفاده واقع شده است

در تصحیح این رساله از پنج نسخهٔ خطی که در اختیار نگارنده بوده استفاده شده است. نسخه اصل که اصل و اساس تصحیح قرار داده شد وسایر نسخ با آن مقابله گردیده است، نسخه ایست که تاریخ کتابت آن ۶۰۳ هجری قمری است که شرح خصوصیات آن ذیلاً ذکر خواهد شد. درضمن تصحیح ومقابلهٔ نسخهٔ اصل با نسخ دیگر، هر کلمه یا عبارتی که در نسخهٔ اصل بوده ودرسایر نسخه‌ها یا دربعض از آنها نبوده، بین دوقلاب [ ] قرار داده شده و در ذیل صفحات مربوط، به نسخ دیگر اشاره شده است وهر کلمه یا عبارتی که در نسخ دیگر یا دربعض از آنها بوده ودر نسخهٔ متن نبوده، بین قوسین ( ) گذارده شده و در حاشیه، نسخ دیگر ذکر شده است و درهرجا که کلمه یاعبارتی در نسخ دیگر بانحاء مختلف نوشته شده، آن کلمه یا عبارت نسخهٔ اصل در میان گیومه « » قرار داده شده و در حاشیه باختلاف نسخه ها اشاره گردیده است.

نسخه اصل- این نسخه متعلق است بدانشمند محترم واستاد معظم جناب آقای علی اصغر حکمت که از راه لطف ومرحمت آنرا دراختیار اینجانب گذارده‌اند. تاریخ کتابت آن ۶۰۳ هجری است و ازین لحاظ قدیمترین نسخه‌ایست که از رسالهٔ کیفیت صدور موجودات و تسلسل اسباب ومسببات تا کنون بدست مصحح رسیده است (۱). تاریخ کتابت آن در آخر رساله چنین نوشته شده‌است:

۱ - این نسخه جزو یك مجموعه ای است مشتمل بر رسائل زیر: ۱ - منهاج العابدین غزالی ۲ - منقول من شرح الاحادیث مضمنه فی کتاب الشهاب ۳ - من افادات المرحوم المغفور السید المحقق افضل المتاخرین الامیر نظام الدین احمدالله الدشتکی الشیرازی.

کتابت آن ۱۳۱۱ هجری وبخط نستعلیق بسیار خوانا نوشته شده است . عده صفحات آن چهارده وهرصفحه دارای ۱۵ سطر است .

این رساله بخط نستعلیق بسیار خوب درچهارده صفحه نوشته شده هر صفحه دارای پانزده سطر است و در پایان آن نوشته شده « کتبه محمد ابراهیم بن محمد الحسین التفرشی فی لیلة السادس من شهر صفر المظفر سنه یکهزار وسیصد ویازده من الهجرة » .

***

در پایان این مقال تذکار این نکته ضرورت دارد که در باب شرح نظریهٔ شیخ راجع بصدور موجودات ازصانع و کیفیت خلقت عالم ، ازلحاظ رعایت تناسب مقدمه بامتن وعدم زیادت فرع براصل، جانب ایجازواختصار مراعات شده است وچنانچه ازین حیث دربعض موارد دربیان مطلب، ابهام و نارسائی وجود داشته باشد، نگارنده از ارباب فضل و دانش پوزش میطلبد و امیدوار است که نقائص آنرا مرتفع فرمایند .

در خاتمه لازم میداند که از اولیاءِ محترم انجمن آثار ملی بخصوص دانشمند مکرم و استاد محترم جناب آقای علی اصغر حکمت که همواره دراحیاءِ آثار ملی وتجلیل بزرگان ودانشمندان کشور وبسط وترقی دانش و فرهنگ و تشویق ارباب فضل و ادب جد و سعی وافی مبذول داشته و میدارند و درین موقع نیز بمناسبت جشن هزارهٔ فیلسوف نامدار شرق شیخ رئیس ابن سینا با نهایت شوق وعلاقه درتهیه وسائل طبع و نشر آثار فارسی وی از جمله رسالهٔ حاضر کوشش بسزائی نموده اند، تشکر کرده وتوفیق خدمتگزاران واقعی دانش وفرهنگ را ازخداوند متعال مسئلت نماید .

تهران پنجم مرداد ۱۳۳۱ ـ دکتر موسی عمید

بدحقر العباد ابن محمد یوسف محمد علی » ولی از رسائل دیگر مجموعه معلوم میشود که این رساله در حدود ۱۱۹۸ هجری نوشته شده است .

این نسخه بقطع ربع ورق با کاغذ رنگی در پانزده صفحه و هر صفحه دارای ۱٤ سطر میباشد. متن با خط نستعلیق متوسط و رؤس مطالب با خط نسخ و جوهر قرمز نوشته شده است .

نسخه مسجد سپهسالار (علامت اختصاری س) ـ این رساله جزو مجموعه‌ای است بشماره ۲۹۱۱/ مشتمل بر ۷۱ رساله مختلف و تاریخ کتابت آن ۱۰۹۲ هجری است. قطع این نسخه وزیری و بخط نستعلیق زیبا و روی کاغذ نفیس و اعلا نوشته شده است و رؤس مطالب با مرکب قرمز است .

نسخه کتابخانه سلطنتی (علامت اختصاری ل) ـ این نسخه جزو مجموعه بزرگی است که تاریخ کتابت آن سال ۱۰۹۵ هجری و بخط نستعلیق خوش و زیبا نوشته شده است . قطع آن نیم ربعی، کاغذ دولت آبادی، مجدول و مذّهب کمند دار دارای ۱٦ سرلوح مذّهب ، خط نستعلیق و رقم محمد حسین خاتون آبادی است (۱) .

نسخه کتابخانهٔ ملك (علامت اختصاری ك) ـ این نسخه جزء در یك مجموعه‌ایست بشماره ۳٤/۳۵ که از چند رساله تشکیل میشود (۲)، تاریخ

۱ ـ این مجموعه مشتمل است بر شانزده رساله : یازده رسالهٔ فارسی از افضل الدین کاشی دو رساله از خواجه نصیرالدین طوسی ؛ یك رساله از ملا صدرا و رسالهٔ حاضر از ابن سینا و یك رساله از میرفندرسکی .

۲ ـ رسالات این مجموعه عبارتند از : رساله در مؤلفات مولانا ملا رجبعلی در مبدأ و معاد مسمی بمفتاح الجنان ـ رساله در توحید و صفات ذات ـ ایضا رساله در معارف بسبك عرفانی ـ ایضاً رساله در عرفان و بیان حقیقت و نحوه وجود اشیاء ـ ایضا از شیخ رئیس در معارف و جواب و سؤال موسوم بسلسلة الموجودات ـ رساله موسوم به دقایق الحقایق تألیف محمدبن المحمود الملقب بدهدار دربیان وحدت وجود ورفع شبهات.

بسم الله الرحمن الرحيم [وبه التوفيق] [1]

وله الحمد دائماً و « كفى » [2] جوده و « صلواته » [3] على رسله وانبيائه عليهم السلام خصوصاً محمّد المصطفى صلّى الله عليه وآله (وسلّم) [4].

[با كرم] [5] دوستی كه دوستی « وى » [6] خدای را بود نه ريا را ، درخواست تا در حقيقت و كيفيّت سلسلهٔ موجودات و تسلسل اسباب و مسبّبات بيانی رود بفارسی چنانكه ترتيب حصول موجودات از اوّل حق تعالی و تقدس « يك » [7] از پس (يك) [8] ديگر معاين عين بصيرت گردد ودر دبدهٔ عقل پيدا شود « بی » [9] [هيچ] [10] (شك و) [11] ريب وافتراء

١ - در نسخ ديگر نيست .

٢ - در نسخهٔ متن : كفا .

٣ - م : والصلواة - س : صلوات .

٤ - . س ، ك ، ل ، افزوده .

٥ - س : ندارد .

٦ - س : او .

٧ - نسخ ديگر : يكی .

٨ - نسخ ديگر ، افزوده .

٩ - نسخهٔ متن : بهيچ ، - ولی درنسخ ديگر بجای كلمهٔ بهيچ فقط : بی ، ضبط شده .

١٠ - نسخ ديگر ندارد .

١١ - چنين است درنسخ ديگر .

سه نوع مدرك]: [1] یکی موجودات مادّی است که آنرا محسوس خوانند وبحواسّ پنجگانه (که) [2] لمس وذوق وشمّ وبصر وسمع (بوده باشد)[3] ادراك آن حاصل شود، ومدرك دیگر موجودات، منتزع ازمادّه است که آنرا مخیّل و موهوم خوانند چون (به) [4] شکل تربیع و تثلیث که در خیال «مصوّر» [5] شود منتزع از مربّعی ومثلثی مادّی «و» [6] ازراه خیال ووهم ادراك (آن)[7] حاصل شود، |و |[8] مدرك (سه)[9] دیگرموجودات، مجرّد است [از مادّه] [10] باصل ابداع[11] نه بطریق انتزاع[12] که آنرا

۱ ـ این قسمت از م ساقط شده است.
۲ ـ نسخ دیگر افزوده.
۳ ـ نسخ دیگر افزوده.
٤ ـ نسخ دیگر افزوده.
٥ ـ س، ل، ك: متصور.
٦ ـ در ل، ك: که.
۷ ـ نسخ دیگر افزوده.
۸ ـ س، م ندارد.
۹ ـ ل، س ـ م، ك: سیم
۱۰ ـ از م ساقط است.
۱۱ ـ «الابداع، اسم لمفهومین: احدهما تأسیس الشیٔ لاعن شیٔ ولابواسطه شیٔ، والمفهوم الثانی ان یکون للشیٔ وجود مطلق عن سبب بلامتوسط وله فی ذاته ان لایکون موجودا وقدافقدالذی له فی ذاته افقادا تامًّا». ـ (الرساله الرابعة فی الحدود)، ص ۱۰۱، تألیف ابن سینا جزء مجموعهٔ «تسع رسایل فی الحکمه والطبیعیات». ـ همچنین رجوع شود بکتاب: اشارات، ص ۱۷٤ (چاپ لیدن)، ـ رساله النیروزیّه، ص ۱۳۷ (چاپ قاهره ۱۳۲۸، جزء (مجموعة الرسائل) ـ شفاء: ج ۲ ص ۱۰، ـ نجاة ص ۱۹۰.
۱۲ ـ راجع بمعنای اصطلاحی لغت «انتزاع» رجوع شود: شفاء، جلد ۱، ص ۳۵۲ ـ نجاة ص: ۲۸٦، ۲۷۷، ۲۷۸ ـ ۲۹۷.

و این معنی اگرچه [عویص][1] «ممتنع»[2] بود (به)[3] نسبت بدیدهٔ عقل و فهم. پس بحکم التماس «بر»[4] حسب فهم انسی وقوت عقل بشری بیانی کرده آمد موجز [و][5] بغایت مختصر، واین قدر دیدهٔ عقل را تمام است و دیدهٔ حسّ و «وهم»[6] را چه این قدر و چه «چند مجلّد»[7] هیچ شفا ندهد، «چه»[8] معلوم او «بمدرك»[9] ویست [والسلام][10]. «بر»[11] طریق سؤال وجواب ایراد کرده شد تا «بتفهم»[12] نزدیکتر باشد انشاءالله (تعالی)[13] و به التوفیق والتسدید وهوحسبنا و نعم الوکیل.

سؤال : چیست موجب وجود اوّل حق تعالی [اللّٰه][14] وتقدس لامحالة؟

جواب : بدانکه انسانرا سه نوع ادراك است بحسب سه نوع مدرك که کل موجودات ماعد الاوّل الحق درآن سه نوع مدرك منحصر [است] چنانکه هیچ موجود نیست در وجود بیرون ازین سه نوع مدرك. و این

۱ ـ در م، س، ل نیست ـ ك : عویص التتبع.
۲ ـ درنسخه بدل‌متن : ممتنع. ـ درنسخ دیگر : منیع ؛ ظاهراً صواب همین‌است.
۳ ـ نسخ دیگر افزوده.
٤ ـ نسخ دیگر : به.
٥ ـ نسخ دیگر افزوده.
٦ ـ م، ل : فهم. ـ ظاهراً کلمهٔ «وهم» درست است.
۷ ـ س، م، ل : صدجلد.
۸ ـ درنسخ دیگر : که.
۹ ـ س : بادراك.
۱۰ ـ م ندارد
۱۱ ـ درنسخ دیگر ، وبطریق.
۱۲ ـ نسخ دیگر : بفهم.
۱۳ ـ نسخ دیگر افزوده.
۱٤ ـ م، س، ل، ك ندارد.

وهیچ یك از ین مدرکات که کل موجودات «اند»[1] صلاحیت استقلال و «استبداد»[2] (وانفعال)[3] بذات خویش ندبدند «بلك»[4] خودرا همه [شایسته][5] عجز و قصور دبدند [و][6] احتیاج بموجدی که وجود «بدیشان»[7] داده است (دارند)[8]. پس لامحالة ازینجا بضرورت واجب گشت درقضیهٔ عقل تاحکم کرد (ه شود)[9] که ورای این جمله موجودات باسرها موجدی باشد لامحالة که وجود جملهٔ موجودات از وجود وی بود و کل موجودات که طراز[10] [وجود][11] مصنوعی دارند صنع وی بود که اگر وی نبودی این موجودات نبودی، وهیچ شك نیست که موجودات هست، پس هیچ شك نماند که موجد این موجودات هست، و اینست نهایت ادراك اوّل حق تعالی الله [وتقدس][12]. [و][13] پس «بدانکه»[14] هیچ نبی

۱ ـ س ، م . ك . ل : است .

۲ ـ س : استبداء .

۳ ـ س ، ل ، م : افزوده .

٤ ـ نسخ دیگر : بلکه .

۵ ـ از نسخ دیگر ساقط شده .

٦ ـ م ندارد .

۷ ـ نسخ دیگر : بایشان .

۸ ـ نسخ دیگر افزوده .

۹ ـ چنین است در نسخ دیگر .

۱۰ ـ در حاشیه نسخه متن ودرحاشیه نسخهٔ س افزوده ، طراز صورت را گویند وعلم مایه و گروه آدمیان .

۱۱ ـ س : افزوده .

۱۲ ـ در نسخ دیگر نیست .

۱۳ ـ درنسخ دیگر نیست

۱٤ ـ در نسخ دیگر بجای بدانکه : بدانکه .

معقول خوانند و از راه عقل ادراك آن حاصل شود . پس [چون] [1] این سه ، مدرك ادراك افتاد انسانرا ، جملهٔ موجودات ماعد الاول الحق مدرك وی گشت « حَتّی لَمْ یَشُذّ مِنْه ذَرَّة لَافِي السَّمواتِ وَلافی الاَرْضِ لافِي الدُّنیا وَلا فِي الآخِرَة . »

« بروجهی » [2] دیگر جملهٔ موجودات بعد از ادراك « بدین » [3] سه طریق منحصر یافتند « در » [4] ده معنی که آنرا مقولات عشره خوانند : یکی جوهر و نه عرض . (و این ده) [5] درین بیت فارسی [هرده] [6] منحصر آمد ، بیت :

مرد[ی] [7] ، دراز ، نیکو ، آمد ، بشهر ، امروز ،
با « خواسته » ، [8] نشسته ، وز [9] کردخو بش ، پیروز .
[جوهر ، کمّ ، کیف ، نسبت ، اضافه ، این ،
مُلك ، وضع ، فعل ، انفعال] [10]

۱ ـ ار س ساقط است .
۲ ـ م ، بروحه ـ س ، ل ، ك : و بروحه .
۳ ـ م ، ك : برابن .
٤ ـ نسخ دیگر : بر .
٥ ـ س ، م ، ك ، ل افزوده .
٦ ـ در نسخ دیگر نیست .
۷ ـ راجع باین بیت رجوع شود بمقدمهٔ .
۸ ـ س : خاسته ـ ولی ظاهرا در اینجا خواسته با واو صحیح است که بمعنای مال و ثروت است ، رجوع شود بفرهنگ نفیسی .
۹ ـ م ، ل : بر .
۱۰ ـ این قسمت در م نیست .

که نبود وشاید که بود نظر بذات خویش وا گر چه از جهت موجد هم واجب گشته است .

سؤال : چیست موجب ایجاد موجودات ؟

جواب : بدانکه موجود بر دو « قسم »[1] است : یکی آنکه بنفس خویش پیدا بود چون محسوسات ، و دیگر آنکه ظهور وی باآثاری که از وی صادرشود ، بود چنانکه صانع پیدا بود بمصنوع حتی لامحالة وجود مصنوع دلیل بود بر وجود صانع ، و ذات اوّل حق تعالی [الله و تقدس][2] نه محسوس است که بنفس خویش پیدا گردد ، پس از قسم دیگر است که باثر وصنع پیدا گردد ، و از وجود مصنوع دلیل بود بروجود صانع ، وذات اوّل حق تعالی [الله][3] ازظهور « مفعول »[4] صانع و فاعل حاصل شود . پس موجب ایجاد موجودات ظهور اوّل حق است چنانکه اشارت آمد (که)[5] : « كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِيّاً وَ اَرَدْتُ[6] اَنْ اُعْرَفَ (فَخَلَقْتُ الخَلْقَ لِكَى اُعْرَف)[7] . »

سؤال : چیست موجب آنکه حق تعالی باید که پیدا بود لامحاله که تا موجودات که در ذات خویش جایز الوجود (بود)[8] ند از ن

۱ ـ م ، ك : گونه .
۲ ـ س ، م ، ك ، ل ندارد .
۳ ـ س ، م ، ك ، ل ندارد .
٤ ـ م ، س ، ك ، ل : معقول .
٥ ـ نسخ دیگر افزوده .
٦ ـ س ، م ، ك : فاحببت . ـ ظاهرا صحیح همین است .
۷ ـ م افزوده : فخلقت الخلق . ـ حدیث قدسی است .
۸ ـ س ، ك ، ل ، م . افزوده .

مرسل و ملك مقرّب را ازین قدر تجاوز « مشاهد نه بود » [1] و حقیقت ذات حق ، مُدرَك وی [نه] [2] شود ، (چه) [3] پس « آنکه » [4] محاط وی گردد و رتبه محیط فوق محاط (بوده) [5] باشد تعالی [الله] [6] و تقدس [7] .

سؤال : چیست فارق میان وجودی که اوّل حق راست و وجودی که دیگر موجودات راست ؟

جواب : [بدانکه] [8] وجود او نه از دیگری مستفاد است بلکه وجود وی واجبست در ذات خویش که نتواند که نبود ، و وجودی که دیگر « موجودات راهست » [9] نه ذاتی است بلکه مُستعار و مُستفادست از اول حق ، و آنرا صفت جایز «است» [10] نه واجبی ، یعنی [که] [11] شاید

۱ ـ م : نشاید بود ـ ك : بمشاهده بود ـ ل : شاید بود .

۲ ـ نسخ دیگر ندارد .

۳ ـ نسخ دیگر افزوده .

٤ ـ صواب ظاهراً آنکه است .

٥ ـ م ، ك افزوده .

٦ ـ س ، م ، ك ، ل ندارد

۷ ـ مفهوم از اینکلام آن است که اگر حقیقت ذات مدرك کسی شود ذات محاط خواهد بود و حال آنکه رتبه محیط فوق محاط است وذات حق محیط برهمه اشیاست و محاط نمیشود .

۸ ـ م ندارد .

۹ ـ م : موجود راست .

۱۰ ـ نسخ دیگر : جایزیست .

۱۱ ـ م ، ك ، ل ، س : ندارد

کرده اند از دوام زمانی وعدم دوام زمانی، پس «آنکه»[1] وجود (ی)[2] سابق بود بروجود اوّل حقّ (تعالی)[3] یامقارن و «زمان طرف»[4] وجود حق تعالی گردد، تَعالَی اللهُ عَمّا یَقُولُ الظالمونَ وَیَعتَقِدونَ لِجَهلِهِم بِالأُمورِ الداهیةِ»[5]، بل ازلی[6] آنست که وجود و براحاجت بفاعلی نیست بلکه ذاتیست، «مِنْ ذاتِهِ لِذاتِه بِذاتِه». [و][7] بیدا کردیم که [ابن[8] وجود جز ذات اوّل حق] تعالی][9] هیچ موجودی را نیست، پس ازلی بجز [ذات][10] اوّل حقّ هیچ موجود (ی)[11] نیست. وغیر ازلی آنست که وجود وی نه ذاتیست بلکه مستفادست، پس کل موجودات را رقم غیر ازلی برسر است.

---

۱ ـ ظاهرا آنکه باشد.

۲ ـ م، وجودی؛

۳ ـ م، ك افزوده.

٤ ـ م: طرف رمان.

٥ ـ س، م: واهیه. ـ ل، ا: الواهیه ـ در حاشیه اصل نسخه متن: الالهیه.

٦ ـ « الازل؛ استمرار الوجود فی ازمنة مقدرة غیر متناهیه فی جانب الماضی کما ان الابد استمرار الوجود فی ازمنة مقدرة غیرمتناهیه فی جانب المستقبل. الازلی مالایکون مسبوقا بالعدم. اعلم ان الموجود اقسام ثلاثه لارابع لها: فانه امّا ازلی وابدی وهوالله سبحانه وتعالی، اولا ازلی ولاابدی وهوالدنیا، اوابدی غیر ازلی وهوالاخرة وعکسه محال، فان ماثبت قدمه امتنع عدمه، التعریفات ص۱۱ـ۱۲ (تالیف سید شریف علی بن محمد بن علی السیدالزین ابی الحسن الحسینی الجرجانی الحنفی چاپ مصر ۱۳۵۷ هجری).

۷ ـ م، ا، ل ندارد.

۸ ـ م، ك، ل، س ندارد.

۹ ـ س، م، ل، ا ندارد.

۱۰ ـ ك ندارد.

۱۱ ـ در نسخ دیگر چنین است.

موجب آنکه حق تعالی باید که پیدا بود لامحاله جهت واجب الوجود گشتند؟

جواب: بدانکه «خدای»[1] تعالی حکیمست ومختار، پس بحکمت اختیار طرف پیدا شدن کند، چرا که وجود وی نابودن وحکمت وی با دیدن و دانستن «است»[2]، [و][3] اگر بحکمت اختیار نقیض این کند، اختیار پیدا ناشدن وجود (و)[4] نا بودن حکمت و نادیدن و نا دانستن کرده باشد که «آنها»[5] اختیار [طرف][6] عدم است، پس روا نبود بحکمت که حکیم اختیار طرف عدم که ارذاست کند و طرف وجود که اشرف است بجا ماند، لامحاله اختیار برطرف وجود افتاد تا موجودات حاصل شد وبدان وجود وی ظاهر گشت.

سؤال: پس چون همیشه لم یزل بحکمت مختار (و ممتاز)[7] طرف ایجاد بود، چه حکمت آنست باید که عالم ازلی [باشد][8] زیرا که چون مُوجِبْ آمد، حصول مُوجَبْ ضروری گردد (لامحاله)[9]؟

جواب: بدانکه مقصود از ازلی و عدم ازلی نه آنست که عوامّ فهم

---

۱ ـ م، س، ل: حق.

۲ ـ در نسخ دیگر: اوست.

۳ ـ م: ندارد.

٤ ـ م، ك، ل: افزوده.

٥ ـ م: آنها ـ ل، ك، اینها.

٦ ـ م: ندارد.

۷ ـ س، م افزوده: ممتاز ـ ل، ك: و ممتاز.

۸ ـ م ندارد ـ ك، ل: نباشد.

۹ ـ نسخ دیگر افزوده.

چه آنچه بازمان یکجا اند جمله «سمت»[1] غیرازلی (اند)[2] و (اسم)[3] محدثی و مخلوقی دارند، چه وجود ایشان نه ذاتی است بلکه مستفاد و مستعار است از اوّل که وجود وی ذاتیست و وجود کل موجودات محض (و)[4] جود ویست، که بدیشان رسیده‌است، «و لامسافة»[5] فِی الوُجودِ بَینَ مَن وُجودهُ مِن ذاتِهِ لِذاتِه بِذاتِه وَ بَینَ مَن وُجودهُ مِن وُجودِ غَیرِه و «اِنّ دَوامَ الموجودِ لِدَوامِ الوجودِ»[6]، چنین دان ودر دانستن ازلی، زمان بخاطر مگذران تادر کفر وضلال (باقی)[7] نمانی ودر خیالهای فاسد نیفتی.

سئوال: چیست (اوّل)[8] چیزی که اثر (و)[9] جود اوّل حق بوی رسیده است وابتدا (ی)[10] وجود از وی در پیوست؟

جواب: بدانکه چون معلوم شد که موجب ابجاد، ظهور موجد (بودن)[11] بود لامحاله باید که نخستین (موجودی)[12] که در وجود آید

۱ ـ م، ك: شیٔ.

۲ ـ م، ك، ل افزوده.

۳ ـ م، ك افزوده.

٤ ـ س ـ م: جودست.

٥ ـ نسخه بدل متن: ماسه ـ ك، ل: لامشابهة، و در نسخه بدل ك: مساوقه: ظاهرا صواب لامشابهة باشد.

٦ ـ در نسخه متن: دان دام الدوام الجود.

۷ ـ س، ك، ل افزوده.

۸ ـ ل افزوده.

۹ ـ م.

۱۰ ـ س، م.

۱۱ ـ ل افزوده.

۱۲ ـ س: موجدی.

[و] [1] عاقل چون تأمّل کند [و] [2] دریابد که زمان عبارت از مقدار حرکت فلك و کواکب است، چنانکه آفتاب چون جمله فلك را درسیر قطع کند آنرا سالی گویند، وماه چون سیر وی درفلك تمام شود، آنرا ماهی «خوانند» [3]، وهر یك گردش فلك را شبانروزی گویند، [و] [4] چون دانسته شد که زمان عبارت از مقادیر این حرکات است و داند که وجود حق پیش ازین حرکات و پیش از وجود ماه و آفتاب «است» [5]، و فلك را بسیار [از] [6] موجودات هست سابق در وجود، چون عقول و نفوس وطبیعت، پس قطعاً ویرا معلوم شود که این سَبق و تقدّم نه زمانی است، چه زمان را هنوز وجود در ذات خود نیست چگونه «ظرف» [7] موجود (ی) [8] دیگر بود، بلکه این سَبق و تقدّم ذاتی و «رتبتی» [9] است، و «ازل» [10] جز اوّل (حق تعالی) [11] نیست که جود وی ذاتی است، ودیگر موجودات، چه آنچه در پیش زمان افتاده است [و] [12] چه از پس زمان [و] [13]

---

۱ ـ س ندارد .
۲ ـ ك ندارد .
۳ ـ م ، س ، ل ، ك : گویند .
٤ ـ م ندارد .
٥ ـ م ، ل ، س : بود .
٦ ـ م ، اث ، ل ، ندارد .
۷ ـ س ، م ، اث : طرف .
۸ ـ س ، م .
۹ ـ س : نسبی .
۱۰ ـ نسخ دیگر: ازلی .
۱۱ ـ ك افزوده .
۱۲ ـ م ندارد .
۱۳ ـ م : ندارد .

«پیوست»[۱] عقل است و از امر حقّ (تعالی)[۲] صادر شد بی‌هیچ واسطه، وعقل بمنزلت «مَسوس»[۳] طبایع وحق بمنزلت ذوالرای وسایس، وازین اولّیت پیغمبر صلوات‌الله علیه وآله وسلّم [خبرداد و][٤] فرمود (که)[٥]: «اَوّلُ ماخَلقَ اللهُ العقلُ»[٦]، [و][٧] مراد ازین عقل [عقل][٨] کلست و عالم (وی عالم)[۹] ملائکه علمیّه مجرّد است که خدمت (ایشان)[۱۰] ملاحظه جمال [حضرت][۱۱] ربوبیّت است، چنانکه «گفت»[۱۲]: «وَمَنْ عِنْدَهُ لایَسْتَکْبِرونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَلایَسْتَحْسِرونَ. یُسَبِّحونَ اللَّیل

۱ ـ م: رسید.

۲ ـ م، س، ل افزوده.

۳ ـ در حاشیه نسخه متن افزوده: مسوس آبی را گویند که درو دست برده باشند و آبی که میانه باشد در خوش و شوری و صاف باشد در غایت صافی.
اَلمَسُوس الماء العذب الصافی، ابن الاعرابی: کل ماشفی الغلیلَ فهومسُوس لانه یَمُسّ الغُلَّةَ، الجوهری: المَسُوسُ من‌الماء الذی بین العذب والملح (لسان‌العرب). ـ در نسخه های م، ل، س، ك: مؤسس.

٤ ـ م ندارد.

٥ ـ نسخ دیگر افزوده.

٦ ـ راجع باین حدیث رجوع شود: بکتاب: الجواهر السنته فی الاحادیث القدسته» (چاپ بمبئی ۱۳۰۲، ص ۲۸۵ ـ ۲۸٦)، ـ همچنین بکتاب: «التراث الیونانی فی‌الحضارة الاسلامیه» ص ۲٤۱-۲۱۸، تألیف: عبدالرحمن بدوی، چاپ مصر، ۱۹٤۰.

۷ ـ م ندارد.

۸ ـ س، م، ل ندارد.

۹ ـ س، م، ك، ل افزوده.

۱۰ ـ ك افزوده.

۱۱ ـ نسخ دیگر ندارد.

۱۲ ـ م، ك: فرموده است.

موجودی بود که و برا شایستگی آن بود که «موجد»[1] «ویرا»[2] پیدا شود و او را بداند وصنع وحکمت او دریابد، و آن موجود نیست مگر عقل کل که عین‌دانش‌است، خودرا داندوموجدخودرادانده بطریق «آیینه»[3]، یعنی [که][4] داند که لامحاله ویرا موجدی‌که در وجود «آرد»[5] باید که نهایت وحدت و بساطت داشته باشد، چه از یکی من کل «وجه»[6] در وجود آمده است بی هیچ واسطهٔ، چه اول وجودست (و)[7] هیچ وجود دیگر نیست [هنوز][8] تا «اثنانیت»[9] وکثرت پیدا شود بوجود وی وهیچ موجود را آن وحدت و بساطت نیست که عقل راست، چه در وحدت بصفتی است که قسمت پذیر نیست بلکه [با][10] اوبك قوت ویك رویست ودر بساطت بدرجتی است که متصور چیزها نگردد بی‌هیچ استحالتی که در وی پدید آید. پس معلوم شد که اوّل چیزی که از وجود حقّ بوی

1 ـ س، ك: موجودی.
2 ـ م، ك، ل: او.
3 ـ م: آئینه. راجع باین کلمه رجوع شود بکتاب: شفا، ج1 ص362، ـ ج2، ص281، ـ نجاه، ص 380 و 399، ـ التعریفات ص31.
4 ـ نسخ دیگر ندارد.
5 ـ م، ك، ل: آید.
6 ـ م، ك: الوجوه.
7 ـ م، ك، ل.
8 ـ م، ك، ل ندارد.
9 ـ نسخ دیگر: اثنینیت.
10 ـ نسخ دیگر ندارد.

حاصل‌شد تا «موجودی»[۱] دیگر دروجود آمد بواسطه قدرتی‌که (از)[۲] امر یافته بود. [و][۳] گفتیم مراد از ایجاد، ظهور عقل بود «چنانکه»[٤] مراد [از][٥] ایجاد عقل، ظهور حق بود، پس لامحاله مقتضی حکمت موجودی بایست کـه ویرا دریابد و ذات وی بداند، و علم نزاهت وبرا پیـدا شود، و آن نیست مگر نفس. پس هیچ موجودی بعقل نزدیکتر از نفس نیست، زیرا که «اگرچه»[٦] مرکّبست، بیش از دوقوت ندارد: یکی‌شوقیّه ویکی علمیّه. وعقل‌را یك قوتست: علمیه، ومیان «یك»[٧] و دوهیچ واسطه نیست بلکه دوئی اوّل [رتبتی‌است][٨] بعد از یکی(بود)[٩]، و آن‌دوئی‌درنفس ازبرای آن‌بودکه حصول‌وی‌بامر(و)[١٠] «بعقل»[١١] بود، پس شوقیه ازجهت امر ویرا حاصل شد، وقوت علمیّه از جهت عقل ویرا حاصل شد، پس از عقل، نفس در وجود آمد وعارف آمد بذات‌خویش وذات عقل که موجدوی بود [وبآبنه][١٢]. «اَلالَهُ الخَلْقُ وَالامْرُ»[١٣]

١ ـ در نسخه متن : موحـدی ، ولی در نسخه بـدل : موحودی . ـ طاهرا صواب موحودی است که درنسخه بدل و سایر نسحه‌ها ضبط شده .

٢ ـ م ، ك ، ل افزوده .

٣ ـ م ، ك ندارد .

٤ ـ م چنانچه .

٥ ـ س ندارد .

٦ ـ م : چه .

٧ ـ س ، م ، ل : یکی .

٨ ـ از م ، ك ، ل ساقط شده است .

٩ ـ م : افزوده .

١٠ ـ م ، س .

١١ ـ م : حق .

١٢ ـ م : ندارد .

١٣ ـ سورة الاعراف آیة ٥٣ .

چنانکه در عقل گفته شد و اگر نه مخالف حکمت باشد ؟

جواب : بلی هم چنین است و از نفس ، طبیعت « کلّ »[1] و عنصر « کلّ »[2] در وجود آمد . ومراد ازطبیعت قوتیست که عنصررا درحرکت آورد و « می راند »[3] تابنهایت کمالی که لایق وی باشد ، برسد بی آنکه ویرا از آن حال و کمال و حرکت و رسانیدن بکمال هیچ خیر و دانش بود بلکه بطریق تسخیر کند این فعل را ، پس ذات طبیعت بقوت نفس که [از][4] امر یافته بود حاصل شد ، و قوت هدایت رسانیدن عنصر بکمال خویش چنانکه نفس [که][5] از عقل یافته بود ، حاصل شد ، و قوت تحریك عنصر بکمال خویش « بقوتیست »[6] که نفس را در ذات خویش بود ، و آن قوت شوقیه است که حاصل « شده »[7] ، پس طبیعت که وجود وی در رتبه سیم افتاد ، سه قوت داشت : یکی ازعالم امر ، « که »[8] آن قوت تحریك است و یکی ازعالم عقل ، « که »[9] آن قوت هدایت (بر)[10] طریق تسخیرست و یکی ازعالم نفس ، و آن قوت میل بتحریك است ، (هرسه)[11] [و][12] معنی

---

۱ ـ س ، ل ، م ، ك : کلی .
۲ ـ س ، ل ، م ، ك : کلی .
۳ ـ س ، م ، ك : می دماند .
٤ ـ م : ندارد .
٥ ـ س ، م ، ك ندارد .
٦ ـ م ، ك : قوتیست .
۷ ـ م ، ك ، ل : شد .
۸ ـ نسخ دیگر : و .
۹ ـ که نسخ دیگر : و .
۱۰ ـ نسخ دیگر : بطریق .
۱۱ ـ م ، ك افزوده .
۱۲ ـ ظاهرا واو دراینجا زائد است .

که موجد عقل بود ، وحصول «این»[1] معرفت مر نفس را از برای اشراق (نور)[2] عقل بود بروی ، چه ویرا « این »[3] قوت داده بود در ایجاد وی . و مراد ازین نفس ، نفس « کلّ »[4] است ، وعالم وی ، عالم ملائکه « عملیّه »[5] است که خدمت ایشان افاضه خیر برعالم است و عمل ایشان برموجب قضاوحکم عقل «است »[6] علی سبیل « الاطاعة »[7] والانقیاد .

سؤال : «چنانکه»[8] «عقل»[9] ظاهر نیست بذات «لیك»[10] ظهور وی مر نفس را بایجاد (بر)[11] نفس حاصل شدکه اثر وی بود ، نفس نیز درذات خویش ظاهر نیست و ویرا قوت علمیّه نیست ، پس | از][12] قضیه (پیشین)[13] چنان اقتضا کند که وی نیزهم پیدا شود ، پس لامحاله بابد [که][14] ازوی نیز موجودی « در »[15] وجود آید تا بدان پیداشود [هم][16]

۱ ـ م : آن .
۲ ـ نسخ دیگر افزوده .
۳ ـ م ، ك ، آن .
٤ ـ س ، م ، ك : کلّی .
٥ ـ درنسخ دیگر : علمیه .
٦ ـ س ، م ، ك ، ل : باشد .
۷ ـ س ، ك ، ل ، م : الطاعة .
۸ ـ م : چنانچه .
۹ ـ س ، م ، ل : اصل .
۱۰ ـ نسخ دیگر : امکن .
۱۱ ـ م ، س ، ل افزوده .
۱۲ ـ م ، س ، ل ندارد ـ م بجای از : بیان .
۱۳ ـ م ندارد .
۱٤ ـ م ، ك : ندارد .
۱٥ ـ م : به .
۱٦ ـ نسخ دیگر ندارد .

مر طبیعت را از روی اثر، «چنانکه»[1] ظهور عقل مر نفس را، لابد و لامحاله «ظهور بر نفس دیگر توانست بود»[2] و آن آنست [که بنفس خود پیدا وظاهر بود چون محسوسات، لامحاله عنصر نیز پیدا آورد. ومراداز عنصر[3] جوهریست که ظاهر گردد][4] بنفس خویش درحس[3] که طبیعت «بدو»[5] مقترن بود، و «او را»[6] می‌جنباند تا «بکمال»[7] رساند، و وجود طبیعت و عنصر بفعل بی وجود یکدیگر نتوانست بود، چه اگر بودی محض لغو و «عبث»[8] بودی. امّا طبیعت[9] از برای آنکه فعل اخص وی تحریك عنصر است، وتحریك عنصر بی وجود عنصر محال «است»[10]. [و][11] امّاعنصر ازبرای آنکه ظهور وی بنفس [خویش][12] که اصل

۱ ـ م، س: چنانچه.
۲ ـ این جمله در م، س، ل، ك اینطور است: بی‌ظهورنفس دیگرنتوانست بود
۳ ـ راجع بتعریف «عنصر» رجوع شود به: الرسالةالرابعه فی‌الحدود ص ۸۴-۸۵ (مجموعهٔ تسع رسائل) ـ همچنین. «التعریفات» ص ۱۳۸.
٤ ـ این قسمت از م ساقط شده است.
٥ ـ م، ك، ل: بدان.
٦ ـ س، ل، ك، م: و آنرا.
۷ ـ س، ك ل: بکمالی.
۸ ـ در س، ك، ل، م و در نسخه بدل متن: عیب.
۹ ـ راجع بتعریف «طبیعت» رجوع شود به «الرسالةالرابعه فی‌الحدود» ص۸٦، ـ «التعریفات» ص ۱۲۲، ـ نجاة ص ٤٦۲، ـ شفاء ج ۲، ص۲۸۷، ٦۲٦.
۱۰ ـ س، م، ك، ل: بود.
۱۱ ـ س، م ندارد.
۱۲ ـ س، م ندارد.

(سه ای)[1] در طبیعت حاصل شد . اوّل رتبت کثرت پیدا شد ، چه « بدو »[2] هیچ « رتبه »[3] نزدیکتر از سه‌ای نیست . [و][4] چون مراد نفس [از][5] ایجاد طبیعت، ظهور ذات وی بود، وطبیعت‌را علم وقوت عقلی نبود که نفس « وبرا »[6] ببدا « شدی »[7]، چه در نفس آن قوت نتواند بود که موجودیرا حاصل آرد همچو (ن)[8] خوىش تا وبرا بشناسد، و ذات نفس ویرا ظاهر شود چنانکه در قوت عقل (را)[9] که اگر « این »[10] قوت نفس را بودی، خود محض عقل بودی نه نفس ، وهیچ فرق میان هردو « نماندی »[11] و تفاوت [قرب و بعد][12] [به نسبت][13] بامر اول بر « خاستی »[14]، و این همه محـال بود . و چون معلوم شد « محالیّت »[15] ظهور [و][16] نفس

۱ ـ م ، ك ندارد .
۲ ـ م ، س : بدان .
۳ ـ م ، س : مرتبه .
٤ ـ م ندارد .
٥ ـ م ندارد .
٦ ـ م : را .
۷ ـ م ، ك : کرد .
۸ ـ م ، ك ، ل افزوده .
۹ ـ م ، ل افزوده .
۱۰ ـ م : آن .
۱۱ ـ م ، س ، ك ، ل : نیامدی.
۱۲ ـ س ، م ، ك ، ل : قربت و بعدیت .
۱۳ ـ م ، ك ندارد .
١٤ ـ در س : حاستی . ـ ولی در نسخه متن و سایر نسخ : خواستی ـ ظاهرا نسخه س درست است .
۱٥ ـ در نسخه متن : مخالفت ـ ولی ظاهرا صواب محالیت است چنانکه در سایر نسخ ضبط شده است .
۱٦ ـ س ، م ، ك ، ل ندارد .

« بدو »[1] مقترن شد، آنرا بچه رسانید ؟

جواب : بدانکه [اوّل][2] درعالم نقطه [را][3] بود، چه در بساطت نقطه در عالم عنصر و مُوّلدات بـه بساطت عقل اول بود . در عالَم عقل و نفس وحدتی بود عنصرانی بی‌هیچ کثرت، اگرچه در ذات خویش نسبت بعالم عقل متکثر گشته بود و ذو «اربع» [4] معانی شده چنانکه گفتیم، امّا تکثر عقلی بود نه عنصری، پس طبیعت که «بدو»[5] مقترن بود آنرا «بجنبانبد»[6] بر استقامت، بُعدی حاصل شد، طول ببدا آمد، آنرا خط خواندند، پس آن خط را بجنبانیدند، بُعدی دیگر حاصل شد، عرض بیـدا آمد، طول و عرض مجتمع گشت، آنرا سطح خوانـدنـد، پس این سطح را بجنبانیدند بُعد دیگر حـاصل‌شد، عمق پیدا آمد، طول و عرض و عمق بیك جا « مجتمع »[7] گشت، آنرا جسم خواندند. وچون دروجود حسّ ظاهر گشت، مراد نفس‌از ایجاد مفعولی که [بدان][8] پیداشود، حاصل شد . این تحریك سه گانـه و این ابعاد (ثلثه)[9] اگرچه عناصر را از

---

۱ ـ م : بر آن .

۲ ـ م ، س ، ك ، ل ندارد .

۳ ـ م ، س ندارد .

٤ ـ م ، س ، ك ، ل : اربعه .

٥ ـ م ، ك ، ل ، س : بدان .

٦ ـ م ، س ، ك : بجنبانیدند .

۷ ـ در نسخ دیگر: جمع .

۸ ـ م : ندارد.

۹ ـ م . ل : افزوده :

مقصود آنست بی تحریك طبیعت و یرا نتوانست بودن تا « بکمال »[1] رسد که بنفس خویش پیدا شود.

پس معلوم شد که طبیعت و عنصر هر دو « مفعول »[2] نفس اند تا بظهور عنصر (و)[3] در نفس خویش، وجود نفس ظاهر شود، و نفس از برای آن قادر «آمد»[4] بر ایجاد دو چیز: یکی طبیعت و یکی عنصر، که در ذات خویش دو قوت داشت: یکی شوقیه که امری بود، و دیگر (ی)[5] علمیّه که عقلی بود، و عنصر چون در «رتبت»[6] [چهارم][7] افتاد « او را »[8] چهار اثر معین حاصل «بود»[9]: یکی امری و یکی عقلی و یکی نفسی و یکی طبیعی، و آن قبول حرکت وانفعال است، و [اثر][10] کثرت زیاده شد، «چه»[11] وجود بدرجهٔ چهارم رسید.

سؤال: اوّل عنصری که در وجود آمد [چه بود][12] و طبیعت

---

۱ ـ نسخ دیگر: بکمالی.

۲ ـ س، ل: معقول.

۳ ـ م.

٤ ـ س، م، ك: است.

٥ ـ س، م.

٦ ـ ه، س: رتیب.

۷ ـ ازم ساقط شده.

۸ ـ م، س، ك، ل: آنرا.

۹ ـ نسخ دیگر: شد.

۱۰ ـ م، ل ندارد.

۱۱ ـ م: که.

۱۲ ـ س، م، ك، ل ندارد.

بحسب صفای [وی] [1] جرم عقلی و نفسی بوی پیوست، و دیگر از صفو کدر و جرم فلك اعلی «فلکی»[2] دیگر حاصل شد، [و][3] بحسب صفای وی (جرم)[4] عقلی و نفسی بوی بپیوست، و همچنین تا بآخر فلك قمر، جمله نه فلك چنانکه بر صدر معلوم کرده آمد. نخست فلك تاسع که فلك الافلاکست، و دیگر فلك ثامن که فلك البروجست و دیگر فلك سابع که فلك زحل است و [دیگر][5] فلك سادس [که][6] فلك مشتری است [و دیگر فلك خامس که فلك مریخ است و دیگر فلك رابع که فلك شمس است و دیگر فلك ثالث که فلك زهره است و دیگر فلك ثانی که فلك عطارداست و دیگر][7] فلك اوّل که فلك قمر است، [و][8] هرچه عالی‌تر، صفو آن زیرین تر و آن [که][9] زیرین‌تر، کدر آن عالیتر، وچون از [فلك][10] قمر درگذشت مادتی که مانده بود، هرچه صفا بود بیرون آمده بود و کدورت و کثافت بروی غالب شده بود چنانکه صلاحیت قبول صورت فلکی نداشت، چه فلك آن صورت که پذیرفت نگاهداشت و بماند و «ابن»[11] ماده که باز

۱ ـ در نسخ دیگر نیست.
۲ ـ در نسخ دیگر : فلك.
۳ ـ م، س، ك، ل : ندارد.
٤ ـ نسخ دیگر: افزوده.
٥ ـ م : ندارد.
٦ ـ م : ندارد.
۷ ـ در نسخه م ساقط است و بجای آن : والی هذا القیاس ما.
۸ ـ م، ك، ندارد.
۹ ـ م، ك، ل ندارد.
۱۰ ـ م، س، ك، ل ندارد.
۱۱ ـ م، س، ك، ل : وآن.

طبیعت و تحریك وی حاصل میشود ، امّا کار بتدبیر نفس است ، چه طبیعت بیخرد است [و][1] ویرا علم نیست [و][2] اگر نه بتدبیر نفس بودی ، مختلف نشدی بسه جهت و در هریکی فرو نه ایستادی برمقداری ، بلکه « کمّی »[3] بودی بی‌نهایت .

پس طبیعت بتدبیر نفس برحکم تسخیر ، همچنان معین بود بتحریك جسم تا آنرا بکمال خویش رساندو کمال « آن »[4] شکل « کوئی »[5] بود که او « ادوم »[6] الاشکال است تادر دیمومت نوعی « محاکات »[7] کرده باشد عالم نفس را ، چه شکل « کری »[8] بسیط جمله شکلهاست ، و اول اشکال شکل « کربست »[9] که در نهایت « وجه »[10] است ، و پس مثنّی که آنرا مقوّس خوانند ، و پس مثلّث و پس مربع و همچنین متکثّر میشود ، پس از صفو آن جسم جرم فلك « اعلی »[11] حاصل شد [و][12]

---

۱ ـ م ، ندارد .

۲ ـ م : ندارد .

۳ ـ در نسخ دیگر : یکی .

٤ ـ م : او .

٥ ـ درحاشیه نسخهٔ متن : کری .

٦ ـ ا : ام .

۷ ـ در اصل نسخه متن : محالات ، ـ ولی در نسخ دیگر : محاکات ، ظاهرا صواب همین است .

۸ ـ نسخ دیگر : کوئی .

۹ ـ نسخ دیگر : کوئی .

۱۰ ـ در ل : وحدت .

۱۱ ـ م ، ك : الاعلی .

۱۲ ـ م ، س ، ك : ندارد .

مجاور ارض بود][1]، و آنچه مجاور نار بود، گرم شد، اما «تخلخلی»[2] پیدا نشد، چه گرمی نه مفرط بود بلکه جوهری (بود)[3] گرم [بود][4] و تر، و آنرا هوا خواندند، و اینست حقیقت هوا. و آن نیمه [دیگر][5] که مجاور ارض بود سرد شد از سردی زمین، اما «متکاثف»[6] «نگشت»[7]، چه سردی مفرط نبود، پس جوهری حاصل آمد سرد و تر [آنرا][8] آب خواندند، و اینست حقیقت آب. و این هرچهار را عناصر اربعه خوانند، و ارکان [و][9] طبایع اربعه [و امّهات][10] این همه خوانند تادانند.

و تا بدین جایگاه عالم بساطت تمام شد و سپری گشت و طرف بدایت (تا)[11] بآخر رسید، و از اینجا طرف اعادت آغاز کرد. و نخستین اثری که بدید آمد امتزاج و ترکیب عناصر چهارگانه بود، [و][12] همچنان که «افراد»[13] بقیه

---

۱ ـ این جمله از م ساقط است.

۲ ـ نسخ دیگر: تخلخل.

۳ ـ م، س، ك: افزوده.

٤ ـ م، س، ندارد. ـ ظاهرا زاید است.

٥ ـ م، ك، ل: ندارد.

٦ ـ م: مکاثف.

۷ ـ س: نشد.

۸ ـ م: ندارد.

۹ ـ ك، ل، س ندارد.

۱۰ ـ م: ندارد.

۱۱ ـ م: افزوده.

۱۲ ـ م، ل: ندارد.

۱۳ ـ در نسخه متن: افراط ـ ولی درنسخ دیگر: افراد.

ماند از کدورت «افلاکها»[1] صلاحیت قبول نگاه‌داشت صورت فلکی نداشت، پس در زیر فلك قمر بماند، وطبیعت مقترن بوی «شد»[2]، وهر آنچه ازین ماده مجاور فلك بود متحرك گشت بحرکت فلك [حرکت قهری][3] و از تحرك «درو»[4] سخونتی مفرط پیداشد، و ازسخونت، «تخلخل»[5] حاصل آمد، وچون تخلخل مفرط شد، پس پیدا آمد، (پس)[6] جوهری گرم وخشك بود، آنرا نار «خواندند»[7]، [و][8] اینست حقیقت آتش. و هر آنچه ازین مادت از فلك بغایت دور افتاد از مرکز فلك راست بایستاد و قرار گرفت لامحالة، چه از فلك بغایت دور بود و نتوانست جنبیدن بحرکت فلك، پس ازفرط سکون، برودتی پیدا آمد واز فرط برودت تکاثفی حاصل شد و از تکاثف پس پیدا آمد، جوهری شد سرد و خشك، وآنرا ارض «خواندند»[9] واینست حقیقت زمین. پس آنچه در میان این هردو جوهر نار وارض بود، یك نیمه مجاور (نار)[10] (و یك نیمه

---

۱ ـ م، س: فلکها.

۲ ـ م، ل ندارد ـ ا‌ك: گشت.

۳ ـ م ندارد، در س، ل: حرکت قهری.

٤ ـ م، س، در آن.

٥ ـ م، س، ل: تخلخلی

٦ ـ م: سپس.

۷ ـ دراصل نسخه متن: خواند.

۸ ـ م، ك ندارد.

۹ ـ دراصل نسخه متن: خوانند.

۱۰ ـ م: ارض.

که در وی معدن بنهایت رسیده و بدرجهٔ اول نباتی پیوسته بود ، چه ویرا شاخها بود همچون نبات و از زمین راست بر آمده بود ، (و) [1] دیگر [باره][2] «ازینجا» [3] چون « عود »[4] زیادت [شد][5] بقدر ظهور صفا که از عود یافته بود ، [اثر نفس][6] ظاهر تر گشت ، در آن روح نفس نامیه در پیوست ، و از ادنی نبات وحشیش « برّی »[7] تا باقصی میشد و اقصی عالم نبات که روح نامیه داشتند نخل بود ، « چه »[8] معنی شجری دروی بنهایت رسیده بود و اثر حیوانی پدید آمده « چنانکه »[9] معلوم است خاصیتها که ویرا هست از معانی حیوانی که دیگر اشجار را نیست از « لقاح »[10] ودل و سر و بوی طلع [11] امر (و)[12] ازینجا بقدر زیادت عود ، صفا

۱ ـ م ، ل : افزوده .
۲ ـ از م ساقط است .
۳ ـ س ، م : از اینجا .
٤ ـ م ، ل ، ك ، س : عقد . ـ ظاهرا صواب همین است .
٥ ـ ك ، م
٦ ـ ل ، ك ، س : ندارد .
۷ ـ در نسخ دیگر : مادّی .
۸ ـ در نسخ دیگر : که .
۹ ـ س ، م ، ل : چنانچه .
۱۰ ـ درم : انفاح ، ـ ك : القاح ، ـ ظاهرا کلمهٔ لقاح که درمتن ضبط شده صحیح است ، « لقاح کسَحاب ، آنچه بدان خرمابن را گشن دهند وغوره خرمابن بر و گروهی ازمردم سر کش که فرمانبر پادشاه نباشند » (منتهی الارب) .
۱۱ ـ « طَلْعُ النخل ، آنچه ازخرمابن بر آید مانند دونعل برهم نهاده تیز اطراف آن ومیان آن بار آن نهاده وباشکوفه نخستین خرما است وپوست آن را « کُفِرّی » وچیز درونی آنرا « اِغریض » نامند جهة سپیدی آن . ـ (منتهی الارب) .
۱۲ ـ م ، ك ، ل .

مادتی که بعد از افلاك بود که از «اثر»[1] نفس خالی بود، آخر طرف بدایت همچنین از اثر نفس خالیست اول این دیگر طرف اعادت و سبب خالی بودن «آن»[2] هر دو از اثر نفس دور افتادن از نفس و عقل. و بعد از آن چون امتزاج زیادت شد، وترکیب مستحکم گشت، عودی حاصل آمد بقدر عودصفا، یعنی معدنی دروی روشن ترمیشد و بقدر صفا، اثر نفس «بوی»[3] بیوست (و)[4] روح عقدیّه در آن بپداشد، «تعقید»[5] حاصل آمد، عالم معادن «ارینجا»[6] در بیوست [و][7] ازادنی معادن تا باقصی «میشود»[8] هرچه درجه درجه، عود زیادت «میشود»[9])، صفا نیز زیادت «میشود»[10] تاباقصی «رسید»[11] وآن جوهر نقره و زر ویاقوت بود، لاجرم «آتش»[12] نفس درین «جواهر»[13] از روی عقدت زیاده از آن بود که درخاك وگل وسنك، و اقصی عالم معادن جوهر مرجان بود،

۱ ـ م : امر.

۲ ـ م، س، ل، ك : این

۳ ـس، م، ل، ك، در وی.

٤ ـ م، ك، افزوده.

٥ ـ س، م، ل، ك : تعقد.

٦ ـ نسخ دیگر، از آنجا.

۷ ـ م : ندارد.

۸ ـ م، ك، میشد.

۹ ـ م، س، ل، ك : میشد.

۱۰ ـ م، س، ك، ل : میشد.

۱۱ ـ م : رسد.

۱۲ ـ م :السّ، ـ ك، ل : اس ـ درنسخه بدل این دو نسخه : اثر

۱۳ ـ م : جوهر.

پیوسته « چنانکه »[1] چند فعل از وی « صادر »[2] میشود چون فعل انسان . وچون [ازینجا][3] در گذرد ، و عود زیادت گردد ، (و)[4] صفا زیادت شود، اول درجهٔ انسانیت پدیدآمد، و روح خیالیه بروی پیوست، وعالم« ابالسه »[5] وشیاطین بدیدآمد، وایشان سکّان اقلیم اوّل ودوّم وهفتم و ششم (اند)[6] که (ایشان)[7] بصورت « و تخاطط »[8] (همچون)[9] انسانند و بمعنی [همچون][10] حیوان وازبهر «این »[11] بود که بندگی واستخدام را شایند ، وبعداز این معنی انسانیت زیادت «میشود»[12] وتا « باقلیم »[13] پنجم وچهارم وسوم رسید ، وروح «مفکّره»[14] بدیدآمد ، «عالم پری و جن مطاع »[15] در پیوندد ، و همچنین عود زیاده میشود ، و صفا زیادت میگردد ، تا روح « القدسیه »[16] که عقل محض است پدید

١ ـ م ، س ، چنانچه .
٢ـ م ، ل ، ك : طاهر.
٣ ـ م : ندارد
٤ ـ م ، ك ، ل : افزوده .
٥ ـ س ، م ، ك ، ل : اناسی.
٦ ـ س ، م ، ل ، ك ، افزوده .
٧ ـ م ، ك : افزوده ؟
٨ ـ م : بخطاطیط ؟
٩ ـ م ، ك .
١٠ ـ م : ندارد .
١١ ـ م ، ك : آن .
١٢ ـ م ، ك : میشد .
١٣ ـ س ، ك : باقالیم .
١٤ ـ م ، ك ، متفکره .
١٥ ـ در م ، ل ، : عالم بیاد وجن مطاع ـ س ، بیاد وحی مطاع .
١٦ ـ نسخ دیگر : روح قدسیه ،

زیادت«مبشود»[1]، اثر نفس[بوی پیوست][2]ظاهر تر مبشدروح«حسّاسه»[3] پدید آمد (و)[4] درجـه اول صدف و کوش ماهی بود کـه یك حس داشتند، «واین»[5] حسّ لمس است تاچون دست «بدیشان»[6] کنند ناگاه از جـای خود «رونـد»[7] [سهل در آیند][8] و اگر ایشان را «بجنبانند»[9] بعداز آن سهل ازجای(خود)[10] درنبایند. دیگر[باره][11] ازینجا عالم حیوانی درپیوندند وبقدر زیادت عود، صفا زیادت میشود تا باقصی درجه «حیوان»[12]«رسید»[13] واقصیآن «قِرْد»[14] است، چه در وی حیوانی بغایت رسیده [است][15] [و][16] اثر انسانی در [وی][17]

۱ ـ م : میشد .

۲ ـ از م ساقط است ـ و در ك : بوی پیوستن .

۳ ـ م ، ل ، ك : حسّاسته .

٤ ـ م . افزوده .

٥ ـ س ، م ، ك ، ل : وآن .

٦ ـ م ، س ، ك ، ل : به ایشان .

٧ ـ م ، ك ، ل : رود .

٨ ـ از م ساقط است .

٩ ـ م : بجبانید .

١٠ ـ م ، ك ، ل .

١١ ـ از م ساقط است .

١٢ ـ نسخ دیگر : حیوانی .

١٣ ـ نسخ دیگر : رسد .

١٤ ـ ك ، م : قِرَده ـ م : مرد .

١٥ ـ م ، س ، ندارد .

١٦ ـ م : ندارد .

١٧ ـ م ، س ، ل ، ك : در او .

چنانکه) [1] در اوّل در وجود آمده بود ، اینست معنی آنچه گفت: «اَللهُ یَبْدَءُ الخَلْقَ ثُمَّ یُعِیْدُهُ» [2] ، و آنچه گفت که: «وَ اِلَیْهِ یُرْجَعُ الاَمْرُ کُلُّهُ» [3].

ترتیب بدایت و اعادت وشرح ابن [هر] [4] دوطریق عمرها باید و وقتهای(مساعد) [5] [میباید] [6] « امّا » [7] برسبیل اجمال این قدر گفته شد والله اعلم بالصواب [8].

تم الرساله بخط العبد الضعیف المذنب الفقیر المحتاج الی عفو رب الکبیر مسعود بن علی ابن ابی‌القاسم صاحب الرساله والتحریر فی یوم الجمعه عاشرة جمادی الاول من شهور سنة ثلاث و ستمائه هجرة ابتدا التحریر وقت الضحی ولاراع وقت الصلوة بمقام آب کرّ بتول جقان حامداً لربه ومصلیاً علی محمد و عترته الطاهرین وسلّم تسلیما کثیراً هذه صورة خط المنتسخ منه واستنسخ فی‌شهورشهر جمادی‌الاول سنه۱۰۳۰.

---

۱ ـ این جمله از نسخه متن ساقط است .

۲ ـ سورهٔ یونس ، آیه ۳۵ .

۳ ـ سورهٔ هود ، آیهٔ ۱۲۳ .

٤ ـ م ، ك ندارد .

٥ ـ نسخ دیگر افزوده

٦ ـ س ك م ندارد

۷ ـ م ك : تا

۸ ـ م ، ك . ل : والله اعلم بحقائق الاشیاء و کلها .

« آمد »[۱] و همچنین در عود ترقی میکند وصافی میگردد و منفعل میشود ازعقل فعّال، وقبول میکند تا درعود« بدرجتی »[۲] رسد «هرچه نهایت تر»[۳]، و «این»[٤] مقام «اولیا وانبیای»[٥] غیرمرسل است، وچون عود زیاده میشود، وصفا «بدرجتی»[٦] رسد که بدرجهٔ عقل فعال «رسد»[۷] اول درجهٔ رسالت درپیوندد(و)[۸] عقل فعال« بیدا آید»[۹]. وبقدرآنچه فعال میشود درسالت [وی][۱۰] قوی‌تر «میشود»[۱۱] وترقی‌میکندتا بمقام ملائکه محض وعقول‌فعال رسد، ودرعالم‌عقول‌نیز مقامات‌است، «وَمَا مِنّا اِلاّ لَهُ مَقامٌ مَعلومٌ»[۱۲] باشدکه «مقام اسرافیل اعلی‌باشد»[۱۳]. وباز [تا که][۱٤] امر «محض»[۱٥] افتدَ که (رجوع بمراتب مذکوره نماید بعکس عود

---

۱ ـ م : آید .

۲ ـ نسخ دیگر : بدرحه .

۳ ـ در م ، ك ، ل : که نهایت پذیر نباشد .

٤ ـ م ، ك : و آن .

٥ ـ در م ، ك : انبیا و اولیای .

٦ ـ م ، ك ، ل ، س : بدرحه .

۷ ـ م ، ك : ماشد ـ ل ، س : بوده باشد .

۸ ـ م ، ك ، ل .

۹ ـ م : پدیدآمد .

۱۰ ـ م : س ، ندارد .

۱۱ ـ م : میگردد .

۱۲ ـ سورة الصّافات آیه ۱٦٤ ،

۱۳ ـ در م ، ل ، ك : مقام اسرافیل است و اعلی باشد .

۱٤ ـ م : ندارد .

۱٥ ـ م : محقق .

فهرست مطالب متن رساله

فهرست اعلام رجال

۸ ـ چنانکه عقل ظاهر نیست بذات لیك ظهور وی مرنفس را بایجاد برنفس حاصل شد که اثروی بود نفس نیز در ذات خویش ظاهر نیست و ویرا قوت علمیه نیست ، پس از قضیه پیشین چنان اقتضا کند که وی نیزهم پیدا شود ، پس لامحاله بایدکه‌ازوی نیز موجودی در وجود آید تا بدان پیدا شود همچنانکه در عقل گفته شد و اگرنه‌مخالف‌حکمت باشد ؟ ۲۰-۱٦

۹ ـ اوّل عنصری که در وجود آمد چه بود و طبیعت بدو مقترن شد آنرا بچه رسانید ؟ ۳۱-۲۰

فهرست اصطلاحات

فهرست اسامی کتب

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۱	فهرست مختصری از آثار وابنیه تاریخی ایران	شهریورماه۱۳۰٤
۲	آثارملی ایران (کنفرانس برفسور هرتسفلد)	مهر » »
۳	شاهنامه و تاریخ (کنفرانس برفسور هرتسفلد)	شهریورماه۱۳۰۵
٤	کشف دولوح تاریخی درهمدان (تحقیق پرفسور هرتسفلد ترجمه آقای مجتبی مینوی)	اسفند » »
۵	سه خطابه در بارهٔ آثار ملی و تاریخی ایران (از آقایان فروغی و هرتسفلد وهانی بال)	مهر ماه ۱۳۰٦
٦	کشف الواح تاریخی تخت جمشید (درفسورهرتسفلد)	اسفندماه ۱۳۱۲
۷	کنفرانس آقای فروغی راجع بفردوسی	بهمن ماه ۱۳۱۳
۸	تحقیق مختصر در احوال و زندگانی فردوسی (بقلم فاطمه خانم سیاح)	۱۳۱۳
۹	تجلیل ابوعلی سینا در بنجمین دوره اجلاسیه یونسکو درفلورانس	اسفندماه ۱۳۲۹
۱۰	رسالهٔ جودیّه ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر محمود نجم آبادی)	« «
۱۱	رسالهٔ نبض ابن سینا (بتصحیح آقای سید محمد مشکوة استاد دانشگاه)	« «
۱۲	رسالهٔ منطق دانشنامه علائی ابن سینا (بتصحیح آقای سید محمد مشکوة استاد دانشگاه)	۱۳۳۰
۱۳	طبیعیات دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای سید محمد مشکوة استاد دانشگاه)	۱۳۳۱

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۲۳	رسالهٔ فارسی کنوز المعزّمین ابن سینا (بتصحیح آقای جلال الدّین همائی استاد دانشگاه) .	۱۳۳۱
۲٤	رسالهٔ جرّ ثقیل ابن سینا (بتصحیح آقای جلال الدّین همائی استاد دانشگاه) .	--
۲۵	رسالهٔ حیّ بن یقظان ابن سینا با ترجمه و شرح فارسی آن از یکی از معاصران ابن سینا (بتصحیح آقای پروفسور هانری کربن) .	
۲٦	جشن نامهٔ ابن سینا (تألیف دکتر ذبیح الله صفا استاد دانشگاه)	

۱۴	ریاضیات دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای مجتبی مینوی	۱۳۳۱
۱۵	الهیّات دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه)	—
۱۶	رسالهٔ نفس ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه)	—
۱۷	رساله در حقیقت و کیفیّت سلسلهٔ موجودات و تسلسل اسباب و مسبّبات ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه).	—
۱۸	رسالهٔ سرگذشت ابن سینا (با ترجمه و حواشی و تعلیقات آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه).	—
۱۹	رسالهٔ معراج نامهٔ ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه).	—
۲۰	رسالهٔ تشریح الاعضاء (چون پس از تحقیق معلوم شد که این رساله از شیخ رئیس نیست انجمن آثار ملی از چاپ آن صرف نظر کرد)	—
۲۱	رسالهٔ قراضهٔ طبیعیّات منسوب به ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه).	—
۲۲	ظفرنامهٔ منسوب به ابن سینا فارسی (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه).	—

فهرست مندرجات رساله

در حقیقت و کیفیت سلسلهٔ موجودات و تسلسل اسباب و مسببات